



گفت‌وگوی روزنامه شهروند با بهزاد خواجات

«صلح» تمام‌رستگاری آدمی نیست

مونا سیاف | او را بیش از همه به‌عنوان شاعری

می‌شناسیم که در دهه ۷۰ مطرح شد. بهزاد خواجات، متولد سال ۱۳۳۷ است. از او تا امروز کتاب‌هایی از جمله «چند پرنده مانده به‌مرگ؟»، «جمهور»، «مثلا اروند» از در مخفی»، «هنزاعه در پیرهن»، «حکمت‌مشاء» و… منتشر شده‌است.

مجموعه شعرهای «چند پرنده مانده به مرگ؟» و «جمهور» هر کدام به ترتیب برنده جایزه «پگا» و «کتاب‌سال» نیز شده‌اند. با بهزاد خواجات به گفت‌وگو نشستیم تا موضوع ارتباط «ادبیات و صلح» را واکاوی کنیم.

به‌نظر شما در این دوران هنوز می‌توان با ابزار ادبیات سراغ مفاهیمی چون صلح

رفت؟

این سوال در خود سوال دیگری دارد و آن هم نقش ادبیات در رفتار و خردجمعی است؛ یعنی شما در وهله اول پرسیده‌اید یا ناپرسیده به پاسخ این سوال رسیده‌اید که: آیا ادبیات می‌تواند درقبال رفتارهای جمعی جایز نقش و فعالیتی باشد؟ و بعد پرسیده‌اید که آیا دوران این تلقی به‌سرا آمده یا هنوز باقی است؟ در این موقعیت باید بگویم که بله! مسأله ادبیات تمام این جهان است و حتی بیشتر از آن، به‌ممکنات نامتعین هم نظر دار؛ مثلا داستانی که می‌تواند آدمی را در جهانی عاری از ظلم و نابرابری به‌تصویر بکشد و تمام زوایای این وضعیت ناممکن را با

آن، نباید قابل به حکمی کلی بود و موردبه‌مورد می‌توان برداشت‌ها و رویکردهای متفاوت و متلونی رامشاهده کرد.

البته‌نظر من بیشتر بر وجه دیگری از ماجرا بود؛ صلح از مفاهیمی است که در باب آن زیاد گفته و نوشته شده و شاید زنگ عادت و شعارزدگی گرفته باشند.

به‌نظر شما شاعر امروز توانسته این غبار و زنگ را بزاید و جان تازه‌ای به این نوع شعر ببخشد؟

در این مسورد هنوز آساری گرفته نشده تا بتواند یک نتیجه‌گیری علمی به دست دهد اما به‌طورکلی شعارزدگی برآیند فقدان تجربه‌های شخصی فکری است، بسیاری از شاعران در گیر این جوزدگی‌ها هستند و بسیاری هم نیستند. اصولا وقتی که شاعر یا نویسنده‌ای با حیات منفرد فکری‌اش به سراغ جهان و مفاهیم آن برود از پرسامدترین موضوعات و مفاهیم، طرح تازه‌ای درمی‌آفکند مثل مفهوم عشق و مرگ و… که هنوز از آنها می‌گویند و باز از آنها می‌توان شنید، اگر که نگاه تازه‌ای در کار باشد. در ضمن، صلح مفهومی است متصل به علوم‌ی چون جامعه‌شناسی، علوم‌سیاسی، ایدئولوژی، روانشناسی و… پس طبیعتا شاعری که در این هزاره از آن حرف می‌زند، نمی‌تواند به این شبکه‌های فکری که حول این مفهوم(صلح) تنیده‌شده‌بی‌اعتنا باشد. جهان‌امروز به مقدار زیادی در تمام سئوونات مادی و فکری و رفتاری خود پیچیده شده است و درک این پیچیدگی با درک یا تلاش برای درک آن میسر خواهدبود.

با توجه به اینکه از تبساط امروز جامعه با ادبیات به گسسترده‌گی و پویایی گذشته نیست، فکر می‌کنید فعالیت‌های شاعران در این عرصه تا چسه حد تأثیر گذار خواهد بود؟

ضعف ارتباط جامعه با ادبیات از کیفیت و حتی کمیت آثار ادبی نمی‌کاهد. ادبیات راه خودش را می‌رود و اتفاقا روز به روز هم به جمعیت نویسنندگان افزوده می‌شود. این نکته یعنی این‌که ادبیات ناچار به تولید است مثل درختی که ناچار به‌شکوفایی است و بارآوری، چه کسی آن میوه‌ها را چینند و چه نچینند. البته بدیهی است که هر اثر ادبی به مخاطب نیاز دارد اما خلق آثار ادبی تنها برای مخاطب نیست و ادبیات مثل فلسفه، می‌کوشد که برای چیستی جهان، معنایی بیاید. یک فیلسوف در ابتدا برای خود فکر می‌کند و چالش‌او در وهله نخست سفر ذهنی کاوشگرانه‌ای است که بتواند از جایگاه آدمی و ماهیت او پرده بردارد و در سفر دوم، او مخاطباتی خواهد داشت تا با این سه‌همراه شوند. اما ارتباط مستقیم جامعه با ادبیات، کمتر به‌خاطر خود آثار ادبی و بیشتر به‌خاطر ملعبه‌های تازه در هیافت‌ها و دستاوردهای تکنولوژیک است که اوقات زیادی صرف آنها می‌شود و بر این یغزاییم پیچیدگی زندگی مدرن را که باز اوقات زیادی از زندگی مردم را در خود فرو می‌بلعد. اما درمورد فعالیت شاعران در حیطه صلح، باید موضوع را از این زاویه دید که نویسنندگان و شاعران به‌عنوان شهروند

جهان، می‌توانند دربار مسائل‌ی چون صلح نظرانی داشته‌باشند و در حیطه این آرا، تلاش کنند.

به‌نظر شما مفهومی که از صلح در ادبیات

مخصوصا معاصر ما وجود دارد با مفهوم آن در ادبیات کسئورهای دیگر متفاوت است؟ به عبارت دیگر می‌توان گفت که تلقی از این مفاهیم مشترک می‌تواند مختلف باشد؟ یا

صرفادر سطح کار کرده‌اتفاوت هستند؟

هیچ مفهومی نیست که در دو جامعه و حتی در یک جامعه، کیفیتی مشترک را به نمایش بگذارد.

مفهوم صلح در ادبیات معاصر ما یک مفهوم متعالی است و شاید بتوان گفت به‌قدر متعالی‌بودنش، از قضا، مانیتیک و ماورایی است و کمتر تن به توضیح و تکوین می‌دهد. مثلا آن صلح که مششیری در رمانتسیم خود مطرح می‌کند یا آن صلح که در شعر اجتماعی کسرای‌ی یا حتی در شعر عرفانی سپهری مطرح می‌شود، چندان تفاوتی ندارد و همگی یک مفهوم متعالی زی‌بایند اما آن قدر بالا هستند که دست زمین‌ها بایان نمی‌رسد. خوب، می‌توان گفت که عالم شعر، همین عالم دست‌یافتنی است اما منظور من تصویری است که این‌شاعران از صلح دارند و کمتر متطبق با واقعیات پیرامون است و مؤلفه‌های قابل توضیح ندارد. فقط یک مفهوم بشکوه است و همین‌البته باید در نظر داشت که مفهوم صلح در دوره مدرن با دوره پیشامدرن تفاوت دارد و شاعران امروز هم به‌قدر تازگی این مفهوم نسبت‌بدان تجربه و تصور داشته‌اند. از طرف دیگر طقه‌ه‌بندی شعر امروز در فضای ملتهب و مبارزاتی دوره پهلوی اول و دوم بوده و به‌نظر نمی‌رسد «صلح» (در معنای متعارف خود) در چنین فضایی، بازاری گرم کند.

به‌نظر شما «صلح» همچنان در شعر امروز ما موضوعیت دارد؟ این را در نظر داشته باشید که شاید هنر ماهیتا به این مفهوم بپردازد اما آیا در عرصه اجرا نیز در گیر این مفهوم، است؟

هر مفهوم انسانی در شعر امروز موضوعیت دارد. فراموش نکنیم که ما به‌عنوان منتقد و مخاطب در پشت‌سر شاعرانیم و نه جلو آنها، پس نمی‌توانیم برای آنان نقشه راه ترسیم کنیم. ما فقط می‌توانیم سازوکار حرکت و معناگرزینی نویسنده و شاعر را با ابزارهای نقدادبی توضیح دهیم. پس موضوعیت داشتن یا نداشتن انتخاب شاعران و نویسنندگان است و نه ما. هر وقت شاعری از صلح گفت یعنی موضوعیت دارد. اما نکته‌ای که شما گفتید درست است؛ یعنی در سوال بالا هم من باید اشاره می‌کردم که هنر ذاتا صلح‌گزین و آشتی‌جوست منتها با درح نکاتی که در قسمت سوال اول گفتم. ذات شعر به مسائل و فضایل انسانی متعهد و مقید است اما این گزاره در خود هزار توضیح تاگفته دارد. در رگ‌های شعر امروز ایران هم غالباً این مفهوم انسانی در جریان است. هر که شعر یا داستان به‌طور مشخص بدان اشاره‌ای نکند. گاهی برای توضیح یک فضیلت یا بد نقطه مقابلش را نشان داد تا دیگران بدانند که فقدان آن فضیلت، چه فایعایی به بار خواهد آورد، اما باید در نظر داشت که به همان میزان که از صلح، می‌تواند در عاطفه جمعی به یک خلأ پاسخ دهد، مطلق‌انگاری آن و عدم کوشش برای تبیین مؤلفه‌های آن می‌تواند به خلق انبوهی از آثار سطحی منجرشود.

نگاه

جنگ؛ سلاح‌خانه دیوانه‌های بین‌المللی

| **محمدفتحاحی** | شاعر و منتقد ادبی |

نمی‌بایست ادامه پیدا کند... (سفر به انتهای شب، ص ۷)

گروهی از آثار خلق شده با موضوع جنگ برای ترویج افکار عمومی و بیدار نگه‌داشتن حس مقاومت در ملت‌ها نوشته شده‌اند اما بیشتر آثار با محوریت جنگ، هدفی دیگر دارند. به اعتراض در برابر نسل‌کشی (مانند رمان «قرانی» نوشته سالتیلو (۱۹۴۷) با درونمایه شکنجه و آزار و کشتار یهودیان)، اعتراض به ویرانی‌ها و اثرات مخرب روحی و روانی جنگ (مانند «وزینه» و «نوشته الدوس هاکسلی درباره بمباران اتمی هیروشیما» (۱۹۴۸)، «برهنگان و مردگان» نوشته نورمن می‌لر درباره پوچی و بی‌حاصلی جنگ (۱۹۴۸))، و نشان دادن حال‌وهوای زمان جنگ (مانند «گرمای روز» نوشته الیزابت باون درباره حال‌وهوای شهر لندن طی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۸)) و «جنگ و صلح» تولستوی، «دن آرام» شولوخوف، «زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند» همینگوی که هر کدام به‌نوعی حال‌وهوای جنگ‌آبیان می‌کنند.

البته رمان‌ها و آثار ادبی به شیوه‌ای دیگر نیز در جریان جنگ و جلب سربازان به صلح‌طلبی تأثیرگذار بوده‌اند. آنتونی برجس در این‌باره نوشته‌است: «در ایام جنگ، هر کتابی که درمی‌آمد طی القور نیایب می‌شد هنوز در نیامده می‌قاپبندش...» و مهم‌تر این‌که رمانی مانند «بیداری فینه‌گان‌ها»، اثر جیمز جویس در خورچین سربازی بسیاری از روشنفکران یافت می‌شد. بدین‌گونه بررسی‌های نویسنندگان از شرایط اجتماعی و اثرات جنگ بر زندگی ملتها به‌طور مستقیم بر ذهن رزمندگان تأثیر می‌گذاشت. در نتیجه دلزدگی از جنگ را اکثیر می‌کرد. اقدام نویسنندگان به خلق اثری ضدجنگ در شرایطی رخ می‌داد که جنگ‌های خانمان‌برانداز جهانی اول و دوم با شدت ادامه داشت. «وقا‌عچه مذکور شایعه‌ای را بر سربازان‌النداخت مبنی‌بر اینکه زبان به‌انتهای مرزهایش رسیده، شاید بدین‌دلیل که با هیچ‌زبانی نمی‌شد هولناکی و وسعت جنایات ۱۳۳۹ تا ۱۹۴۵ را به‌قدر کفایت بیان کرد» (در قلمرو سوگ خاطرهما، جی وینتر، صص ۳۵ و ۳۶) اما جدوی کلمات و ذهن‌بیدار نویسنندگان در این شرایط دشوار به یاری پیروان چشم و گوش بسته جنگ آمد و نهال صلح را در دل‌ها کاشت. در میان نویسنندگان ایرانی هم آثار ضدجنگ فراوان‌اند. «شب‌بلخ» جوادحاجی، «زمین سوخته» و مجموعه داستان «قصه‌اشنها» احمد محمود، «درشتی» علی‌اشرف درویشیان، «زمستان ۶۲»، «نر یا در لغمه» اسماعیل فصیح‌و... همگی گواهی می‌دهند که نویسنندگان ایرانی هم هنگام پرداختن به جنگ، بی‌زاری خود را از این پدیده شوم ابراز کرده‌اند. در پایان جمله‌های تأثیرگذار یکی از بهترین رمان‌های ضدجنگ جهان را ذکر می‌کنیم:

«صدها و هزارها بار هزارت از هزار و هک و صدگان قدر خبیث‌تر اعجب کتابت‌های را‌انداخته بودیم! خوب می‌دیدم که در جنگ صلیبی آخر زمان شرکت کرده‌ام...» (سفر به انتهای شب، لوبوی فردینان سلین، ص ۹)

یکی از بحث‌های همیشگی در حیطه هنر و ادبیات، بحث تعهد و التزام است. بحثی که موافقان و مخالفان بی‌شماری را به خود جلب و خطبه‌ها و نوشته‌های آتشین بسیاری را خلق کرده‌است. فارغ از این‌که به کدام سوی این دو راهی بیشتر تمایل داریم، می‌توان به ادبیات ملزم بر پرداخت ادبیاتی که خود را ملزم به دفاع از آزادی، حقوق شهروندی، آرامش و صلح‌جوامع‌گش‌وی... می‌داند، یکی از مهم‌ترین موضوعات ادبیات‌متمدن‌صلح‌طلبی و خلق آثار ضدجنگ‌است.

بسیاری از نویسندگان در دوره معاصر، درونمایه آثارشان را به جنگ‌های جهانی اول و دوم اختصاص داده‌اند، اما هدف‌شان ستایش جنگ نبوده‌است. آنان با توصیف صحنه‌های دلخراش و با دیالوگ‌های رزمندگان و پیام‌اندگان به‌پوچی رسیده جنگ، نفس‌جنگ را زیر سوال برده‌اند. بیان ایسن ادعا که رخ‌دادن جنگ‌های جهانی و انقلاب‌های بزرگ این قرن سبب تغییر شیوه‌نگرش و سبک برخی از نویسندگان این دوره شده، بی‌اره نیست.

جنگ‌باخون‌ها، آموزش‌بی‌رحمی‌ها، خانمان‌براندازی‌ها، سوگاری‌ها، تنهایی‌ها و در نتیجه بی‌اعتمادی‌هایی که به‌وجود می‌آورد، انسان را به موجودی اجتماع‌گریز و عزت‌گزین تبدیل می‌کند. از نخستین رمان‌های مدرن مانند اثر عظیم مارسل پروست؛ یعنی «جست‌جوی زمان از دست‌رفته» تا رمان‌های پست‌مدرن امروزی اثرات جنگ و توجه نویسنگان آنها به جنگ را می‌توان به‌وقور یافت. حتی در رمان مارسل پروست که از دید بسیاری منتقدان، اثری اجتماعی نیست، بخش مهم و برجسته‌ای از زمان به‌جنگ اختصاص داده‌شده‌است. به‌جز ریانات جنگ‌های مختلف و داوری شخصیت‌های گوناگون درباره آن وقایع، برای نمونه پروست بررسی گسترده‌ای از ماجرای در نفوس، افسر یهودی- فرانسوی که به جرم خیانت محاکمه شد، در رمان خود به‌دست داده‌است.

بی‌شک جنگ بیش از همه بر شاعران و نویسندگان اثر گذاشته و آنها با احساس‌های گوناگون حاصل از این جغدشوم، تاریخ این نبردها را ثبت کرده‌اند. تاریخ‌ی که باذهنی آشفته و خاطراتی جنون‌آمیز به ثبت رسیده‌است.

جنگ‌ها را با افزون‌ترین جنبه‌هایی به آنها توجیه می‌کنند. برای نمونه مذهبی‌های افراطی جنگ را جهاد در راه خدا و مبارزه با کفار و دشمنان دین معرفی می‌کنند یا ملی‌گرایان و میهن‌پرستان جنگ را دفاع از سرزمین و موطن می‌دانند و مقدس می‌شمارند؛ بنابراین قدم‌نهان در وادی جنگ‌ستیزی و صلح‌طلبیسی همواره با حساسیت‌ها و ممنوعیت‌هایی همراه‌است. با این همه تنها چیزی که دربراه جنگ‌ها باید گفت این است که جنگ در هر حالتی امر بی‌هوده‌ای است. پدیده‌ای که با هیچ منطقی نمی‌توان آن را توجیه کرد. به‌ویژه هنگامی که طیف وسیعی از جمعیت دنیا درگیر آن باشند. به قول لویی فردینان سلین: جنگ روی هم رفته چیز هجوی بود.

در پیچه

زخم‌های هزاران ساله

| **ندارحاحسینی** | روزنامه‌نگار |

پنج‌ه با زور آوران انداختن فرهنگ نیست؛ که در آن سعیدی صلح را یک فرهنگ می‌شمارد. یا در این بیت که مشخصا به معنای صلح درمقابل جنگ نظر دارد: اگر پیل زوری و گر شیر چنگ/ به نزدیک من صلح بهتره که جنگ؛ و در همین بیت آن را به‌عنوان دوستی و مهربانی در نظر آورده است. با رعیت صلح کن و ز خصم ایمن نشین/ زآنکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است؛ همه این اشعار نشان از این دارند که شاعر شیروازی ما از حدود ۸۰۰ سال قبل فرهنگ صلح و آشتی را می‌شناخته و برای برقراری آن تلاش می‌کرده‌است. همین شناخت و تلاش است که او و اشعارش را برای دنیا قابل توجه می‌کند.

البته مفهوم صلح و آشتی در شعر کلاسیک ما به سعدی ختم نمی‌شود. در بسیاری از اشعار شاعران پارسی‌گو می‌توان ردپای دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز را جست‌وجو کرد. چه از حافظ سراغ بگیریم که با بیت معروف خود برای ما نسخه‌ای ابدی می‌پیچد: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است/ با دوستان مروت با دشمنان مدارا. و چه سراغ مولانا برویم که خطاب می‌کند و می‌گوید: از خیال صلح‌شان و جنگ‌شان /وز خیال فخرشان و شرج ننگ‌شان. چه حتی سراغ شاعری برویم که سراسر اشعارش شرح جنگ و سلحشوری و پیروزی و شکست است. فردوسی. حتی در شاهنامه نیز شاعر به صلح می‌پردازد تا ثابت کند مرادش از ستایش دلآوری‌ها و جنگ‌آوری‌ها اصلا ستایش نبرد نیست و او نیز طرفدار صلح و دوستی است: نشستند با صلح و گفتند باز/ که از کینه با هم نگیریم ساز.

می‌توان گفت تلاش نسل بشر برای همزیستی مسالمت‌آمیز به دور از درگیری و همراه با دوستی و مهربانی دغدغه روز و امروز نیست، بلکه امر مهمی است که همواره مطالبه شده است؛ اما سوال اینجاست که آیا به این مطالبه پاسخ درستی هم داده شده است؟ کمی به سرتیتر اخباری که دوروبرمان در جریان است فکر کنیم؛ آتش جنگ در چند کشور زبانه می‌کشد؟ هر روز چند نفر به تعداد آوارگان اضافه می‌شود؟ حتی در همین شبکه‌های کوچک اجتماعی، چقدر می‌توانیم یکدیگر را تحمیل کنیم؟ گویا زخم‌های کهنه ما همیشه در حال سربازگردن هستند. شاید ادبیات مرهمی باشد بر زخم‌هایمان.